

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

استراتژی آلترناتیو سازی و دشمنان اش

به نظر می رسد که در ذهنیت سیاسی ما ساختار سه گانه «هدف، استراتژی، تاکتیک»، که در قلب هر گونه مبارزه، از شطرنج گرفته تا جنگ، قرار دارد، آنچنان درهم ریخته که براحتی می توانیم جای هر یک را با دیگری عوض کنیم یا جایگاه آنها را در تفکر سیاسی دیگران در هم بریزیم و حتی نفهمیدن خود را به پای آنکه آگاهانه به بحث در این موارد نپرداخته ایم بنویسیم و، در آشفته بازاری که ایجاد می شود، چنان در گل بمانیم که هر حرکت نوعی ایستائی، و هر ایستائی عین حرکت تلقی شود.

esmail@nooriala.com

سردر گمی در مبارزهء سیاسی

به نظر می رسد که در ذهنیت سیاسی ما ساختار سه گانه «هدف، استراتژی، تاکتیک»، که در قلب هر گونه مبارزه، از شطرنج گرفته تا جنگ، قرار دارد، آنچنان درهم ریخته که براحتی می توانیم جای هر یک را با دیگری عوض کنیم یا جایگاه آنها را در تفکر سیاسی دیگران در هم بریزیم و حتی نفهمیدن خود را به پای آنکه آگاهانه به بحث در این موارد نپرداخته ایم بنویسیم و، در آشفته بازاری که ایجاد می شود، چنان در گل بمانیم که هر حرکت نوعی ایستائی، و هر ایستائی عین حرکت تلقی شود. مثالی بزنم. گروهی می گویند «هدف ما انجام انتخابات آزاد در ایران است». می توان از آنها پرسید که:

- چگونه «انجام انتخابات آزاد در ایران» می تواند «هدف» مبارزه باشد؟
- آن هم بی آنکه موقعیت این انتخابات را در رابطه با موجودیت حکومت اسلامی معین کنیم؟
- و نیز بی آنکه بدانیم موضوع این انتخابات چیست؟ (چرا که ممکن است، پس از 35 سال مبارزه، تازه بخواهند از مردم بپرسند که آیا حکومت اسلامی را می خواهید یا نه و اعلام کنند که اگر پاسخ «بلی» بود به این نتیجه تن در می دهند و حاصل 35 سال مبارزه برای برانداختن این نکبت تاریخی را به چاه می ریزند).

- یا اگر قرار شود که «هدف مبارزه» همین «انجام انتخابات آزاد» باشد آنگاه باید روشن شود که استراتژی رسیدن به این هدف چیست؟

- آیا این هدف می تواند با وجود حکومت اسلامی متحقق شود و یا رسیدن به آن موقوف به انحلال این حکومت و لغو قانون اساسی آن است؟ که در صورت اخیر، کار ما «تحصیل حاصل» است، چرا که با فروپاشی حکومت اسلامی مسلماً حکومت بعدی (در فاصله ای زمانی که اکنون نامعین است) حداقل یک انتخابات آزاد را انجام خواهد داد.

- و یا اگر قرار است انتخابات آزاد مورد نظر را همین حکومت اسلامی انجام دهد، راه های وادار کردن او به انجام این کار چیست؟ و، مثلاً، اگر نافرمانی مدنی بعنوان راهکاری مبارزاتی برای انتخابات آزاد برگزیده شود چگونه می توان یقین کرد که همین مبارزات به فروپاشی حکومت نینجامیده بلکه آن را رام و سر به زیر می کند تا شخصاً دست به انجام انتخابات آزاد مورد نظر دهد؟

طرح این پرسش ها کاملاً به وجود ابهامات ناشی از عدم رعایت ساختار سه گانه «هدف، استراتژی، تاکتیک» مربوط و از خود آنها ناشی می شود و من این «مثل» را تنها بدان خاطر آوردم تا نشان داده باشم که عدم توجه و رعایت این «ساختار سه گانه» در کار مبارزاتی چگونه می تواند به اغتشاش، اتلاف انرژی، و ناکامی در پیشروی مبارزاتی بیانجامد. حال آنکه مسلماً اگر هدف و استراتژی مبارزه روشن باشد آنگاه به آسانی می توان دریافت که «خواستاری انتخابات آزاد» نه از جنس هدف است و نه از جنس استراتژی، و این خواست تنها وقتی معنا و کارکرد می یابد که در زمره «تاکتیک» هائی قرار گیرد که ما را در توفیق استراتژی و رسیدن به هدف کمک کنند.

مشکل تعیین هدف

اما تنها دلیل این اغتشاش و عدم دقت در کار، بی اطلاعی و بی سوادی دست اندرکاران مبارزه نیست؛ و، به نظر من، بیشتر به گریز عامدانه آنان از تدقیق در این مورد بر می گردد. بهتر است در این مورد توضیح بیشتری بدهم. مهمترین موضوع مورد اختلاف مابین گروه های سیاسی مبارز علیه حکومت اسلامی به مسئله «تعیین هدف» بر می گردد و چون از این کار امتناع شود بقیه مسائل نیز در ابهام فرو رفته و کار به اغتشاش می انجامد. تجربه یک دهه شرکت مستقیم در بحث و مشاورات و مشاجرات سیاسی این نکته را بر من روشن کرده است که امتناع اغلب جریانات و شخصیت های سیاسی از ورود به بحث «هدف مبارزه» آن است که هر یک از آنان در مورد بقا و فنای حکومت اسلامی دچار تردیدهای گوناگون اند و تا این تردیدها وجود دارند رسیدن به «اجماع مبارزاتی» نیز ناممکن می شود. این مشکل را می توان بصورت پرسش زیر خلاصه کرد: «آیا می توان هدف را منحل ساختن حکومت اسلامی و جانشین کردن آن با شکل بندی سیاسی دیگری قرار داد؟» بدیهی است که، در برابر این پرسش، پاسخ ما می تواند هم مثبت و هم منفی باشد. آنها که پاسخ مثبت می دهند خودبخود «انحلال حکومت اسلامی و لغو قانون اساسی آن» را هدف مبارزاتی خود دانسته و اگر اختلافی داشته باشند به نوع حکومت جانشین بر می گردد. مثلاً، گروهی خواستار آنند که از هم اکنون اعلام شود که حکومت آینده ایران جمهوری است، گروهی پادشاهی خواه اند، گروهی خواستار حکومتی لیبرال دموکرات هستند، گروهی حکومت شورائی کمونیستی را مطالبه می کنند، و گروهی نیز سکولار دموکراسی را بعنوان ساختار جانشین مورد نظر خود معرفی می کنند. کار کردن در این حوزه ساده تر است. بدین معنی که از میان برداشتن حکومت اسلامی هدف فعلی این گروه ها است و رجوع به انتخابات آزاد برای تعیین نوع حکومت به دوران پس از فروپاشی حکومت اسلامی موکول می شود و در حال حاضر همه این گروه ها می توانند «برنامه» های خود را برای آینده کشور تهیه کنند و در دوران گذاری که پس از فروپاشی حکومت اسلامی برقرار خواهد شد آنها را از طریق رسانه ها به اطلاع مردم برسانند تا مردم نیز آگاهانه بتوانند آنکه را مطلوب تر است برگزینند.

اما در حال حاضر چنین قاطعیتی در اپوزیسیون حکومت اسلامی کمتر به چشم می خورد و پاسخ عمومی در برابر این پرسش که «آیا می توان هدف را منحل ساختن حکومت اسلامی و جانشین کردن آن با شکل بندی سیاسی دیگری قرار داد؟» بیشتر منفی است؛ بی آنکه ماهیت واقعی این پاسخ بصراحت بیان شود، چرا که جز گروه اصلاح طلبان که می خواهند حکومت اسلامی را حفظ کرده اما آن را اصلاح و تعمیر و بزرگ کند، بقیه چندان در بیان مکنونات خود صادق و صریح نیستند و، در نتیجه، بجای دادن پاسخ قاطع، به در و دیوار می زنند تا طرح این پرسش را نابجا جلوه دهند.

شاید بتوان دلایل عدم رغبت امتناع کنندگان از شرکت در بحث مربوط به تعیین هدف را اینگونه جمع بندی کرد: «تا تکلیف دوران بعد از حکومت اسلامی از هم اکنون روشن نشود نباید در راستای انحلال این حکومت اقدام کرد چرا که اگر حکومت در بلاتکلیفی فروپاشد عواقب مختلفی در انتظار کشور ما است که از برقراری یک استبداد دیگر تا جنگ داخلی و تجزیه کشور از جمله آنها محسوب می شوند». این عده، تردید خود در مورد ضرورت انحلال حکومت اسلامی را در پس و پشت مفهوم هائی همچون «گذار» و «حرکت گام به گام» پنهان می کنند. آنها نمی گویند ما خواستار انحلال حکومت اسلامی و جانشین کردن آن با، مثلاً، یک حکومت دموکراتیک نیستیم اما می گویند که این کار باید بصورت «گذار تدریجی و گام به گام» از حکومت اسلامی به حکومتی دموکراتیک انجام پذیرد.

در عین حال آنها، با اتخاذ اینگونه بیان، نیشی نیز حوالهء آنانی که خواستار انحلال حکومت اسلامی اند کرده و تلویحاً بیان می دارند که «انحلال طلبان مردمی افراط کار و بی صبر و انقلابی اند و به عاقبت کار فکر نمی کنند» در حالی که هیچکدام نمی توانند، برای اثبات این نظر «تلویحی»، دلیل محکمی ارائه دهند. موضع گیری آنها در برابر انحلال طلبان صرفاً بدان خاطر است که وارد بحث در مورد ساختار سه گانه «هدف، استراتژی، تاکتیک» نشوند و توضیح ندهند که در حرکت تدریجی و گام به گام شان تعریف مشخص شان از «هدف، استراتژی و تاکتیک» چیست. آیا «گذار به دموکراسی» آنها متضمن «نا-بود سازی» حکومت فعلی و قانون اساسی آن هم می شود؟ آیا قرائنی وجود دارد که حرکت گام به گام به سوی هدفی که اعلام می کنند عاقبت ملت ایران را از شر حکومت ایدئولوژیک- مذهبی کنونی نجات خواهد داد؟

ورود به بحث دربارهء هدف مبارزه، و پرداختن به دو جنبهء نافی و اثباتی آن (انحلال یک تشکل حکومتی و برقراری تشکلی جانشین)، بلافاصله گروه و یا شخصیت مدعی را ناگزیر به صراحت می کند؛ حال آنکه اگر بتوان وارد این مبحث نشد می توان ساعت ها به بحث های مختلف تئوریک پرداخت و شنوگان بحث را به گیجی و سردرگمی کشاند.

دلایل امتناع از مشخص ساختن هدف

- در اینجا نیز تکلیف ما با اصلاح طلبان حکومت اسلامی روشن تر است، چرا که:
- آنها قصد برانداختن حکومت اسلامی را ندارند
- خود بخشی از آن بوده اند اما در مسیر زلزله های سیاسی از مرکز به حاشیه پرتاب شده اند

- حکومت را همچنان اصلاح پذیر می بینند
 - بازگشت خود به قدرت را «اصلاح حکومت» می دانند
 - فروپاشی حکومت را نابودی شانس خود برای تصرف قدرت ارزیابی می کنند
 - ناگزیرند با بحث انحلال طلبی و ایجاد جانشین غیرمذهبی برای حکومت فعلی مخالف باشند
 - و با دادن وعده برای شرکت جریانات غیرمذهبی اصلاح طلب در حکومت خود، در اردوگاه غیرمذهبی ها اغتشاش و تزلزل وارد سازند.
- اما آنان که خود را اصلاح طلب نمی دانند و معتقدند که این حکومت جای چندانی برای اصلاحات ندارد نیز نیت های دیگری برای عدم شرکت در بحث تعیین هدف دارند که برخی از آنها به شرح زیر است:
- نمی خواهند صراحتاً اعلام کنند که با انحلال حکومت مخالف اند
 - می خواهند مطمئن باشند که در صورت فروپاشی حکومت، گروه و ایدئولوژی گروهی آنها در موقعیت تصرف قدرت قرار داشته باشد و تا حصول اطمینان از این موضوع بهتر می دانند که حکومت اسلامی باقی بماند.
 - نسبت به حوادث پس از سقوط حکومت اسلامی چندان خوش بین نیستند و معتقدند که، تا حصول اطمینان از اینکه مملکت دچار جنگ داخلی و تجزیه نمی شود، به «خرده کاری سیاسی» بپردازند و از اتخاذ موضع گیری های صریح خودداری کنند.
 - هر پیشروی اصلاح طلبان را پیروزی خود تلقی کرده و به کارآمدی روش های اصلاح طلبانه خوش بین می شوند و همواره رابطه ای از امیدی و نومیدی آنها را به اصلاح طلبان پیوند می دهد و این موضوع را بصورت طرح «ضرورت اتخاذ راهکارهای کم هزینه تر» بیان می دارند.

آنچه انحلال طلبان باید انجام دهند

- حال برگردیم به اردوگاه نیروها و شخصیت هائی که «انحلال طلبی و جانشین ساختن یک حکومت دموکراتیک در ایران» را هدف و ماهیت خود می دانند. آنها از یکسو با فعالیت های آمیخته به مخالفت اصلاح طلبان درگیرند و، از سوی دیگر، با تردیدها و کناره گیری های گروهی که خود را اصلاح طلب نمی دانند اما از ورود به بحث تعیین هدف مبارزه نیز اکراه دارند و، لذا، در راه مسلط شدن این بحث در سپهر سیاسی سنگ اندازی می کنند. انحلال طلبان در برابر این تهاجم دوسویه ناگزیر به اتخاذ موارد زیرند:
- آنها باید بتوانند ثابت کنند که این رژیم اصلاح پذیر نیست، حتی اگر در درون آن نیروهای فراوانی خواستار اصلاح آن باشند. این «ناتوانی در اصلاح شدن» در ریشه های این حکومت وجود دارد و خود این حکومت درختی است که از آب های مسموم نوشیده و رشد کرده و لذا مبارزان مخالف آن چاره ای ندارند که هدف خود را «انحلال حکومت اسلامی و استقرار یک حکومت سکولار دموکرات» اعلام کنند.
 - آنها باید ثابت کنند که انحلال طلبی در اشکال اجرائی خود نه مخالف تدریج است و نه موافق قاطع حرکات انقلابی؛ چرا که نوع مبارزه مردم با حکومت را نه مردم که خود حکومت تعیین می کند. پس

ممکن است، در لحظاتی از دوران مبارزه، انحلال طلبان از حرکت خاصی از سوی نیز حمایت کنند چرا که در ارزیابی خود از موقعیت ممکن است به جایی رسند که تشخیص دهند مطالبات اصلاح طلبانه در آن مقطع نیز اگر بصورتی توده گیر مطرح شوند می توانند به سقوط حکومت بیانجامند؛ حال آنکه در مواقع عادی اصلاح طلبان می کوشند مطالبات خود را چنان بیان و کنترل کنند که در راستای حفظ رژیم بکار روند.

- آنها باید ثابت کنند که خواست های ساختاری و حقوقی و قانونی در مورد شکل حکومت و برنامه های توسعه کشور اموری «ثانوی» محسوب می شوند و نباید بصورت سدی در برابر اتحاد مخالفان حکومت عمل کنند. در اینجا منظور از «امور ثانوی»، خارج کردن مطالبات از «پوسته های ایدئولوژیک» و تبدیل آنها به «برنامه های دولتی» است. احزاب مختلف سیاسی موظف اند از هم اکنون برنامه های خود برای ایران فردا را تدوین و اعلام کنند و در دوران گذار پس از سقوط حکومت اسلامی «انتخاب مدت دار» هر یک از آنها را به مردم واگذارند. در اینجا تفاوت ایدئولوژی با برنامه در آن است که «ایدئولوژی» بر بنیاد استمرار و ماندن همیشگی در قدرت عمل می کند در حالی که «برنامه» دارای مدت است و حزبی که از طریق ارائه برنامه و شرکت در انتخابات بقدرت می رسد برای مدت زمان معینی مهلت دارد که برنامه های خود را اجرا کرده و مفیدیت شان را به مردم نشان دهد و اگر در این کار توفیقی نداشت ناچار است در انتخابات بعدی جای خود را به حزب دیگری بدهد که برنامه های متفاوتی را ارائه کرده است.

- آنها باید امور مختلف را به دو دسته «اینجائی و اکنونی» و «آنجائی و فردائی» تفکیک کنند و در «اینجا و اکنون» از ورود به بحث در موارد «آنجائی و فردائی» خودداری کنند، چرا که این کار بی نتیجه باعث ائتلاف وقت و انرژی است.

- آنها باید توضیح دهند که ضرورتاً با برنامه های گام به گام و مطالبات اساسی همچون ضرورت انجام انتخابات آزاد مخالف نیستند اما همه این بحث ها را در حوزه «اتخاذ تاکتیک» ها منطقی و عملی می بینند اما معتقدند که اگر تاکتیک های در نظر گرفته شده جزئی از ساختار سه گانه «هدف، استراتژی، تاکتیک» نباشند به ناچار بی حاصل بوده و جزو عملیات اصلاح طلبانه منظور می شوند.

استراتژی، همچون کلید مشکل

حال به مرحله حساسی می رسیم که پس از اتفاق نظر در مورد «هدف مبارزه»، مطرح می شود. یعنی اگر هدف مبارزه ما، از جنبه سلبی، انحلال حکومت اسلامی و، از جنبه ایجابی، استقرار حکومتی سکولار دموکرات باشد، و قبول کنیم که در راه رسیدن به این هدف می توان از انواع تاکتیک های مبارزاتی، همچون طرح مطالبات مختلفی نظیر خواستاری انجام انتخابات آزاد و نافرمانی های مدنی و غیره استفاده کرد، آنگاه در می یابیم که بین تعیین «هدف» و «تاکتیک» های مبارزاتی ما دره عمیقی دهان گشوده است که «اتخاذ استراتژی» نام دارد.

یعنی، اگر هدف ما «چرائی» مبارزه مان را روشن می کنند و تاکتیک هامان «چند و چون» مبارزه مان را معین سازد، این استراتژی ما است که «چگونگی» بکار بردن تاکتیک ها را در مسیر مبارزه برای رسیدن به هدف مشخص می کند.

مثلاً، اگر انحلال حکومت اسلامی و استقرار حکومت سکولار دموکرات هدف ما باشد و معتقد باشیم که لازم است همهء تاکتیک های ممکن و موجود را در راه رسیدن به این هدف بکار بریم، آنگاه این پرسش پیش می آید که «عامل هدایت کننده، کنترل کننده، تعیین کنندهء تاکتیک ها، و تشخیص صحت عملیات و نیز، در صورت لزوم، عنصر مذاکره کننده برای احراز بیشترین امتیازات کیست یا چیست؟ برای انحلال طلبان سکولار دموکرات پاسخ به این پرسش ساده است: «ما باید در راستای ایجاد یک آلترناتیو سکولار دموکرات در برابر حکومت اسلامی بکوشیم» چرا که تنها وجود چنین آلترناتیوی می تواند:

- مبارزه را شکل دهد و هدایت کند
 - تاکتیک های مبارزتی را تعیین کند
 - مسئلهء رسیدگی به جنایات سرکردگان رژیم را روشن سازد
 - عفو مجریانی که دست شان به خون آلوده نشده را تمشیت ببخشد
 - وظایف دولت موقت پس از فروپاشی حکومت اسلامی را معین سازد
 - برنامه های اقتصادی و عمرانی برای دوران موقت را تعیین کند
 - زمینه برای تهیه متن پیشنهادی قانون اساسی سکولار دموکرات را فراهم آورد
 - به مشکلات اقوام و ملیت های ایرانی بپردازد و از هم اکنون راه حل های لازم را ارزیابی نماید
 - مسئلهء هویت ملی را در جامعه ای رنگارنگ و متکثر بصورتی حل کند که نه به اختلاف ها دامن زده شود و نه به شوونیزم تجزیه کنندهء کشور بیانجامد
 - در راستای ایجاد ائتلاف های هرچه گسترده تر کوشا باشد
 - اصلاح طلبان را به پیوستن به اردوگاه انحلال طلبی قانع و دعوت نماید
 - با مبارزان و رهبران سکولار دموکرات داخل کشور در ارتباط تنگاتنگ و ارگانیک قرار گیرد
 - از پیدایش کیش شخصیت و هژمونی طلبی گروه ها و شخصیت ها جلوگیری نماید
 - با طرف های لازم داخلی و خارجی وارد مذاکره شود
 - و ده ها مورد دیگری که تنها وجود یک آلترناتیو مورد اعتماد مردم می تواند آنها را متحقق سازد.
- بدین سان، اگر چه می توان، سکولار دموکرات بود و انحلال طلبی را پیشه کرد اما، اگر سلسله مراتب ساختار سه گانهء «هدف، استراتژی، تاکتیک» رعایت نشود و بخصوص آلترناتیوسازی بعنوان استراتژی اصلی مبارزه در دستور کار قرار نگیرد، امکان اینکه در زمان فروپاشی ناگزیر حکومت اسلامی اپوزیسیون برای اجرای وظایف تاریخی خود آمادگی داشته باشد اندک است.

معمای داخل و خارج

اما آیا اگر «آلترناتیو سازی» اگر بعنوان استراتژی مورد توافق قرار گیرد، کار عاقبت به سامان رسیده است؟

از نظر من، کوشش های اخیری که برای «انتقال رهبری اپوزیسیون به داخل کشور» صورت گرفته و می گیرد در اصل توطئهء مستقیمی علیه روند «آلترناتیو سازی در خارج کشور» است.

البته که اگر می شد در ظل حکومت خونریز اسلامی، و در داخل کشور، آلترناتیوی سکولار دموکرات و انحلال طلب بوجود آورد و آن آلترناتیو می توانست وظایفی را که در بالا بر شمرده انجام دهد، برآستی که نیازی به این همه کوشش در خارج کشور وجود نداشت.

اما تجربهء بلند تاریخی نشان داده اند، و منطق ساده نیز حاکی از آن است، که هیچ حکومت خودکامه ای اجازه نمی دهد که در قلمروی قدرت اش چنین نهادی بوجود آید و ببالد. بر این اساس طرح مسئلهء «انتقال رهبری و آلترناتیو سازی به داخل کشور» تمهیدی است که بصورتی دوگانه به نفع حکومت اسلامی تمام شود. بدین معنی که از یکسو از خارج کشور سلب توان می کند و، از سوی دیگر، در داخل کشور نیز رهبری احتمالی را یا نابود کرده و یا به انقیاد خود در می آورد.

از نظر من، حتی اگر خارج کشور بتواند صاحب یک «رهبر» افتاده در زندان حکومت شود، تنها آلترناتیو سکولار دموکرات انحلال طلب خارج کشور است که می تواند این زندانی را به «ماندلا» ی ایرانی تبدیل کند و مبارزات را بر حول شخصیت الهام بخش چنین آدمی سامان دهی کند.

بنا براین، در غیاب آلترناتیوی سکولار دموکرات و انحلال طلب در خارج کشور، نظریهء انتقال رهبری به داخل کشور و متابعت خارج از داخل، در اصل، در راستای فلج کردن کوشش های آلترناتیوسازی در خارج کشور عمل می کند و شرکت کنندگان در آن، دانسته و نادانسته، در این نمایش فاجعه بار شرکت کرده اند.

اتخاذ هدف جنبهء داخل و خارج ندارد، اما استراتژی در خارج مرزهای قدرت حکومت استبدادی شکل می گیرد و اغلب تاکتیک ها در داخل کشور اجرائی می شوند. به نظر می رسد که استراتژیست های حکومت اسلامی این نکته را خوب فهمیده و در راستای «بهم زدن این بازی» از هیچ کوششی فروگذار نمی کند.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyesharaan.com/NoorialaWorks.htm>